



• درآمد

سلوک کم نظیر شهید عارف حسینی و تغییر نکردن آن قبل و بعد از رهبری، از نکات برجسته‌ای که برای جلب قلوب دیگران بسیار اهمیت دارد. وی توانست با همین سلوک یگانه در سرزمینی خرافات زده و پر از تفرقه، بذری معرفتی را بیفشاند که به رغم تلاش حق ستیزان، هنوز ژربار است.

■ «سلوک فردی شهید عارف حسینی» در گفت و شنود شاهد

یاران با حجت‌الاسلام سید شهاب حسین شیرازی

کردارش استادانه بود...

اما عده‌ای هم همان‌جا مشغول تدریس شدند. تسلط ایشان در تدریس چقدر بود؟ از نظر علمی چه جایگاهی داشت؟

ایشان علاقه زیادی به مطالعه کتاب‌های شهید مطهری داشت. الان هم که سخنرانی‌های ایشان را گوش می‌کنیم، متوجه می‌شویم، وگرنه آن موقع که ما شهید مطهری را نمی‌شناختیم و از زبان ایشان می‌شنیدیم. این روزها که کتاب‌های شهید مطهری را می‌خوانیم، می‌بینیم که ایشان دقیقاً همان حرف‌ها را می‌زد. ایشان به احادیث اهل بیت هم خیلی وارد بود و در سخنرانی‌هایش بسیار از احادیث استفاده می‌کرد. تدریس ایشان بسیار جالب بود که شاگردان همگی جذب می‌شدند.

قدرت بیان ایشان چگونه بود؟

بسیار عالی و جالب بود. سخنرانی‌های ایشان به قلب می‌نشست. با آداب فصاحت سخنرانی نمی‌کرد، خیلی ساده حرف می‌زد. ایشان به اردو صحبت می‌کرد، ولی با لهجه فارسی، با این همه خیلی دلچسب بود. زبان اصلی ایشان پشتو بود و بیشتر هم در مناطق فارسی زبان تحصیل کرده بود، با این همه اردو را خیلی دلچسب صحبت می‌کرد.

زمینه و جایگاه ایشان در میان روحانیون پاکستان چگونه بود؟

جایگاه و حق و حقیقت ایشان بعد از شهادتش برملا شد، ولی قبل از شهادت هم علمای بزرگ آن زمان پاکستان یعنی آقای صفدر حسین ایشان را قبول داشتند. ایشان قبل از رسیدن به قیادت هم در پاراچنار یک انقلاب کوچکی به وجود آورده بود، یعنی قیادت ایشان اتفاقی نبود. ایشان در پاراچنار در کنار تدریس، کارهای فرهنگی هم می‌کرد. یادمان

ایشان نبود، معلوم نبود ما حالا چه کار می‌کردیم. تاثیر ایشان در روی آوردن نوجوانان شیعه به طلبگی تا چه حد بود؟

فوق‌العاده مؤثر بود. همین ما چندین نفری که الان در قم تحصیل طلبگی می‌کنیم، اگر ایشان نبودند که معلوم نبود داشتیم چه کار می‌کردیم. چند نفر هستید؟

فکر کنم ۲۰، ۲۵ نفری باشیم. منطقه ما از پاراچنار خیلی دور است و در دل اهل سنت واقع شده و طالبان هم الان آنجا را تصرف و شهریان را از آنجا



ایشان به هر چه می‌گفت، عامل بود و به همین دلیل سخنش تاثیر داشت. الان واقعا پاکستان چنین فردی را ندارد. خودش، حرفش، رفتارش اسوه بود. نود درصد سخنانش دعوت به امام بود. حتی در دوران قیادت هم وقتی برای سخنرانی می‌رفت و مردم برایش شعار می‌دادند، می‌گفت: «شما به من محبت و لطف دارید، ولی این شعارها را برای امام بدهید. اگر امام نبود، ما الان گمراه شده بودیم. این راه را امام به ما نشان داد.»

اخراج کرده‌اند. شهید با لباس شخصی به روستای ما رفت و با مردم روستا صحبت کرد و مردم ما به این شکل متوجه شدند که اینجا یک مدرسه‌ای هم هست که بچه‌ها را در آنجا تعلیم می‌دهند. در آن زمان شاید ۱۶، ۱۵ نفر به مدرسه شهید آمدند و ثبت نام کردند. عده‌ای از جمله ما برای ادامه به قم آمدیم

از کی و چگونه با شهید عارف آشنا شدید و این آشنائی چگونه صورت گرفت؟

از ابتدای طلبگی که سیزده چهارده سال داشتم به مدرسه جعفریه پاراچنار رفتم. اوایل ابتدائی و راهنمائی و دبیرستان را خواندم. این قبل از قیادت ایشان بود که به عنوان مدرس در مدرسه جعفریه تدریس می‌کرد. سال ۱۹۸۲ یا ۸۳ بود که ششم و راهنمائی را تمام کردم، پیش استادی به نام ابوالحسین حسینی شرح و امثله را شروع کردیم. هر چند در این دوره ما پیش شهید درس نمی‌خواندیم، ولی ایشان آنقدر با مهربانی و عطف با بچه‌ها رفتار می‌کرد که همه به ایشان علاقه داشتیم. ایشان البته سخنگیری هم می‌کرد، ولی بسیار عطف و مهربان هم بود. بعد که کمی بزرگ شدیم، پیش ایشان صرف میر را شروع کردم و آشنائی ما با ایشان بیشتر شد.

تا کجا پیش ایشان درس خواندید؟

تا همان صرف میر، چون ایشان در سال ۱۹۸۴ به عنوان رهبر شیعیان انتخاب شد و از پاراچنار به پیشاور رفت.

آیا همچنان درس می‌گفت؟

بله.

تا کجا؟

تا شرح لمعه را یادمان هست که تدریس می‌کرد، چون در آن مدارس از آنجا بیشتر درس نمی‌گفتند. الان هم فکر نکنم ظرفیت آنجا بیشتر از این باشد. شاید در جامعه‌الشهید رسائل و باقی موضوعات را تدریس کنند، ولی آن زمان اصلاً طلبه این قدر نبود. ایشان علاوه بر شرح لمعه، نهج‌البلاغه و روایات هم می‌گفت، ولی به نظر من، اعمال شهید استادانه بود. رفتارش، گفتارش، آشنائی با امام و انقلاب. اگر

خطوطی بودند که موافق خط شهید نبود و الان هم هستند. خیلی‌ها هم همان افکار قدیمی را داشتند و از این جهت هم با او مخالفت می‌کردند.

ریشه علاقه شهید به امام چه بود؟ ایشان از خطراتی که در نجف داشتند چه چیزهایی را نقل می‌کردند؟

من شفاها از ایشان در این باره چیزی نشنیده‌ام، ولی از رفقای نزدیکشان شنیده‌ام که ایشان از همان زمان که در نجف بود، با امام آشنا شد و در درس ایشان

این حرکت نوین دانشجویی واقعا از ایشان بود. فرهنگ دانشجویان به کلی فرق کرده. کسی تصورش را هم نمی‌کرد که یک دانشجوی از دین حرف بزند، از امام حرف برند، ولی الان از این دانشجویها زیاد داریم و این چیزی نیست جز حاصل زحمات شهید. شهید بود که پیغام امام را به دورترین نقاط پاکستان رساند و خودش هم حقیقت را روشن کرد و روی جوانان و به خصوص طلاب تاثیر عمیقی گذاشت.

هم شرکت می‌کرد و همیشه نماز مغرب را پشت سر امام می‌ایستاد. در آن زمان امام در تبعید بودند و بدیهی است که ایشان از امام تاثیر گرفت و تفکر سیاسی پیدا کرد.

نقش شهید در بسط مرجعیت امام در میان شیعیان پاکستان چقدر بود؟

ایشان به هر چه می‌گفت، عامل بود و به همین دلیل سخنش تاثیر داشت. الان واقعا پاکستان چنین فردی را ندارد. خودش، حرفش، رفتارش اسوه بود. نود درصد سخنانش دعوت به امام بود. حتی در دوران قیادت هم وقتی برای سخنرانی می‌رفت و مردم برایش شعار می‌دادند، می‌گفت: «شما به من محبت و لطف دارید، ولی آن کسی که شایسته این شعارهاست، کسی است که راه را به ما نشان داد و او کسی جز امام نیست. این شعارها را برای ایشان بدهید. اگر امام نبود، ما الان گمراه شده بودیم. این راه را امام به ما نشان داد».

در هنگام رهبری از چه طریق با امام ارتباط داشتید؟

ایشان فقط یک بار به ایران آمدند. بعد از قیادت رسماً نماینده و وکیل تام امام بود. هنگامی که ایشان در پاراچنار بود، امکان و وسیله‌ای برای ارتباط با امام نبود، اما امام در قلب ایشان بود و هرگز ایشان از امام غایب نبود، چون واقعا عاشق امام بود. همیشه می‌گفت بیاید این کار را بکنیم که قلب امام خوشنود و راضی شود. بیاید راه‌پیمائی کنیم که وقتی خبرش به امام می‌رسد، قلب ایشان خوشنود شود. دائما از سفارت ایران و خانه ایران روزنامه‌ها و نشریه‌ها و عکس‌های شهدا را برای ایشان می‌فرستادند و ایشان بین مردم پخش می‌کرد و ما می‌فهمیدیم که با ایشان ارتباط داشتند.

در دوران رهبری ایشان، ایران دچار جنگ

واقعا علما و اقوام اهل سنت را با خود همراه کرده بود و همگی دوستش داشتند. هر جا که مردم آزادمنش در پاکستان بودند، حضرت امام و شهید عارف‌الحسینی را دوست داشتند. ایشان در همه سخنرانی‌هایش از همه مظلومین جهان در افغانستان، لبنان و فلسطین دفاع می‌کرد. یکی از ویژگی‌های بارز ایشان این بود که در تمام سخنرانی‌هایش از حضرت امام یاد می‌کرد.

مزاحمین عمده ایشان چه کسانی بودند؟

مزاحمین حتی در میان علما هم بودند، ولی علمائی هم بودند که واقعا به شهید عشق می‌ورزیدند و

هنوز هم این موضوع هست. شیخ شفیق از علمای برجسته و بسیار بزرگ پاکستان، در مقابل هیچ کس خاضع نیست، ولی در برابر شهید خاضع بود. شهید عارف‌الحسینی به لاهور آمده بود و ما هم حضور داشتیم و شیخ شفیق جایگاه خود را به ایشان داد و صراحتا گفت که من در مقابل شهید حرفی ندارم. البته عده‌ای از علما بودند که گاهی اذیتش می‌کردند. شنیدیم که در لاهور جلسه‌ای از علما بود و به قدری ایشان را اذیت کردند که شهید گفت من این قیادت را به شما می‌سپرم و همه چیز را می‌کنم و می‌روم و به مجاهدین افغانستان ملحق می‌شوم و همراه آنها جهاد می‌کنم. تا این حد اذیتش می‌کردند.

مستمسک مخالفت آنها چه بود؟

علل زیادی هست. بعضی‌ها شخصیت‌های علمی بزرگی را برای خود قائل بودند و ایشان در آن زمان جوان بود و با تحرکی که به وجود آمد، مردم ایشان را عاشقانه قبول کردند. آنها نمی‌خواستند که آدم جوانی جلوتر از آنها باشد. بعضی‌ها هم پیرو



هست که هیچ جا دعای کمیل رایج نبود، ولی ایشان در شب‌های جمعه، بعد از نماز مغرب، طلاب را به منزلش دعوت می‌کرد و دعای کمیل را می‌خواند و از ما پذیرائی می‌کرد. ما هر شب جمعه به روستاهای مختلف می‌رفتیم و دعای کمیل را در آنجا برگزار می‌کردیم و بعد هم ایشان سخنرانی می‌کرد. در آن زمان جنگ ایران و عراق بود و سخنرانی‌های ایشان نبود درصد مشتعل بر انقلاب و امام و مجاهدین اسلام و دفاع بود. به این وسیله روحیه انقلابی را در مردم به وجود آوردند. جنگی میان دولت‌ها و شیعیان اتفاق افتاد و دولتی‌ها بر شیعیان ظلم کردند. شهید احتجاج کردند و بیش از یک ماه در زندان بودند. زندان رفتن ایشان مردم را متوجه کرد که یک روحانی پاراچنار علیه حکومت قیام و از حقانیت و حقوق شیعه دفاع کرده و به زندان افتاده است. هنگامی که ایشان از زندان بیرون آمد، مردم از نقاط بسیار دور آمده بودند و استقبال عجیبی از ایشان کردند. ایشان در شهر پاراچنار سخنرانی کرد و به این ترتیب کم کم مطرح شد.

رابطه‌شان با اهل سنت چگونه بود؟

شهید قبل از قیادت تدریس می‌کرد و سخنرانی داشت و دعای کمیل برگزار می‌کرد. بعد از قیادت هر وقت به پاراچنار می‌آمد، در مدرسه مهمان ما بود و همیشه دو سه نفر از علمای اهل سنت همراه ایشان بودند. آنها را دعوت می‌کرد، برایشان سخنرانی می‌کرد و در وجود آنها محبت زیادی نسبت به سید بود.

از آنجا که در پاکستان شیعیان به تنهایی نمی‌توانند با وهابی‌ها مقابله کنند، شهید چقدر سعی داشت دیگر فرقه‌ها را با خود همراه کند تا بتواند با آنها مواجه شود؟

اهل سنت را از تمام شهرها، از جمله کراچی و راولپندی و بقیه جاها در گردهمایی‌ها و سمینارها می‌آوردند تا نشان بدهند که اینها با ما هستند و واقعا هم بودند. بعدها بود که اینها کنار گذاشته شدند. وهابی‌ها در آن زمان در مقابل آن وحدت خیلی هم ضعیف بودند، مثل حالا نبودند. خیلی در اقلیت بودند و تازه داشتند فعالیت خود را شروع می‌کردند. وهابی‌ها در پاکستان تازه وارد هستند و آمدنشان خیلی طولانی نیست. شهید





با عراق بود. ایشان چقدر اخبار جنگ ایران را بازتاب می‌داد و مردم را مطلع می‌کرد؟

در آن زمان رسانه‌ها مثل حالا نبودند، ولی ایشان فیلم‌های جنگ را از خانه فرهنگ ایران می‌گرفت و به روستاهای بسیار دورافتاده می‌برد و دائماً اخبار جنگ را پیگیری می‌کرد و به مردم می‌رساند. هر زمان که عملیات شروع می‌شد، دائماً به رادیو گوش می‌داد و به ما طلاب می‌گفت که بیا بیاید دعای توسل و سوره انعام برای پیروزی مجاهدین اسلام بخوانیم و ما هم در نماز جماعت و هر محفلی دعا می‌کردیم. ما آن زمان فارسی بلد نبودیم، ولی معنی شعار: «خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار» را حفظ کرده بودیم و

تکرار می‌کردیم. ما حدود ۱۰۰، ۱۲۰ نفر طلبه بودیم. صبح‌ها می‌ایستادیم و قرآن می‌خواندیم. ایشان می‌آمد و بین طلاب می‌ایستاد و می‌گفت از این به بعد سرود: «ما مسلح به الله اکبریم» را می‌خوانیم. الان نمی‌دانم هنوز می‌خوانند یا نه، ولی تا وقتی که ما بودیم، هر روز صبح همراه با تلاوت قرآن کریم، این سرود را می‌خواندیم. ایشان با عملش همه چیز را به جوانان یاد می‌داد.

از وقایع جنگ، کدام یک را به یاد دارید که ایشان واکنش خاصی نشان داده باشند.

فتح خرمشهر را من خودم یادم است. شهید ما را از همه اخبار مطلع می‌کرد. خرمشهر که اشغال شد، ما طلاب در آنجا دعا می‌کردیم و خود ایشان هم که ۲۴ ساعته رادیو دستش بود و ما اخبار را از ایشان می‌شنیدیم. یک روز ساعت ۳ و ۴ بعد از ظهر بود که بلندگوهای مناره‌های مسجد پاراچنار روشن شدند. گوش کردیم و دیدیم قاری نورمحمد که خدا رحمتش کند، با صدای قشنگ سوره فتح را تلاوت کرد و بعد تبریک گفت و فهمیدیم که خرمشهر آزاد شده است. شهید در منزل بود. تا آن زمان هنوز خبر قطعی نشده بود. ایشان آمد به مدرسه و عصبانی شد که بروید قاری را بیاورید. هنوز خبر قطعی نشده، درست نیست اعلام کنید و بعد هم جشن بگیرید. یکی از دوستان رفت و قاری را از منار پائین آورد که هنوز خبر قطعی نشده است. ساعت ده بود که یکی از اهالی پاراچنار آمد و با کلاشینکوف در داخل مدرسه شلیک کرد. ما همگی وحشت‌زده بیرون آمدیم. گفت خرمشهر آزاد شد. دیدیم که شهید رادیو به دستش هست و خبر را شنیده. همگی به هم تبریک گفتند و فوراً جشن شروع شد و همگی همراه شهید به شهر آمدیم. در شهر جوان‌ها و نوجوان‌ها بیرون ریختند و یکی دو ساعت راه‌پیمایی و جشن و پایکوبی کردند. بعد دوباره به مسجد بزرگ پاراچنار رفتیم و شهید سخنرانی کرد.

در برابر این شائبه که ایشان چون از جمهوری اسلامی دفاع می‌کند، پس استقلال ندارد، چگونه واکنش نشان می‌دادند؟

ایشان استدلال می‌کرد که ما اگر از ایران حرف می‌زنیم به خاطر این نیست که ارتباطی داریم، به



خاطر این است که الان اسلام در آنجا متجلی شده. شهید می‌گفت حتی اگر عربستان هم بیاید و این طور اسلام را پیاده کند، ما همان طور که از ایران حمایت می‌کنیم، از عربستان هم حمایت خواهیم کرد. حتی در مورد حضرت امام هم می‌گفت به این دلیل به امام عشق می‌وریم که اسلام را بالا آورده و ارتقا داده و اگر کسی مثل امام، اسلام را اعتلا بدهد، ما او را هم دوست خواهیم داشت. معیار ما ایرانی بودن و حتی شیعه بودن هم نیست. می‌فرمود که حمایت ما از اسلام و از مظلومان است.

چقدر از طرف شیعیان حمایت مالی می‌شدند و آنها چقدر وجوه شرعی می‌پرداختند؟ دستشان از نظر مالی چقدر باز بود؟

دستش که اصلاً باز نبود و واقعا در مضیقه بود. زمان قیادت ایشان هم خیلی زیاد نبود. اوایل که خیلی در مضیقه بود. وجوهی می‌گرفت، ولی خیلی نبود.

خون شهید قاتلان او را رسوا کرد. نام قاتل ایشان فاضل‌الحق، استاندار ایالت سرحد بود. اصل و سبب او بود و طرح و نقشه را او کشیده بود. البته مباشر و اجرتی هم بودند و سرانجام او هم هرطور بود به جهنم واصل شد. عراق پشت قضیه بود. صدام آنها را اجیر کرده بود.

اواخر فرصت‌هایی فراهم شده بود که متاسفانه شهید شد.

از شهادت ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

من در مدرسه بودم و داشتم صبحانه می‌خوردم. ما در پاراچنار بودیم و با بقیه طلاب گپ می‌زدیم که یکی از اساتید ما آمد و مرا صدا زد و بلافاصله گفت: «سید عارف را شهید کردند. شما برو و آقای عابد حسین حسینی را خبر کن.» ایشان از رفقای صمیمی شهید و از علمای برجسته پاراچنار هستند. گمانم روز جمعه و مدرسه تعطیل بود و آقای حسینی به منزلش در روستا رفته بود. من یکی از دوستانم را خبر کردم و به شهر آمدم که وسیله درستی بگیریم و برویم. آن استاد به ما گفته بود کس دیگری را خبر نکنید. بروید و اول ایشان را بیاورید و به کسی

هم نگوئید. درست گرفتیم و رفتیم منزل آقای عابد حسین. ایشان با لباس منزل آمد جلوی در. یادم هست که چقدر برایم سخت بود که چه جور به ایشان بگویم و وقتی بالاخره گفتم، ایشان چند بار تکرار کرد انالله و انا الیه راجعون. سوار ماشین شدیم و برگشتیم. تا آن زمان از مناره‌های مسجد، این خبر را اعلام نکرده بودند. وقتی آقای حسینی آمد، از مناره‌ها اعلام کردند که ایشان شهید شده است.

از تشییع جنازه و میزان جمعیتی که شرکت کردند و پیامی که شهادت ایشان داشت، چه خاطراتی دارید؟

جمعیت که فوق‌العاده زیاد بود. نماز جنازه را آقای جنتی خواندند. ضیاءالحق هم خود را رساند و ایستاد به نماز خواندن، ولی مردم آمدن او را تحمل نکردند و تظاهرات شروع شد و علیه او شعار دادند. علما و بزرگان می‌گفتند او مهمان ماست، تحمل کنید، شیوه شیعه این نیست، شیعه صبر می‌کند، ولی مردم تحمل نداشتند. به نظر می‌رسید دست‌هایی در کار بودند که می‌خواستند مراسم را به هم بزنند، ولی هر طور بود کنترل کردند. گمانم آقای جنتی تا روستای پیوار که روستای شهید بود و در آنجا دفنشان کردند، رفتند. ایشان از طرف امام آمده بودند. یادم هست که ایشان سخنرانی جالبی هم کردند.

آیا از هویت قاتلان شهید باخبر شدید؟

خون شهید قاتلان او را رسوا کرد. نام قاتل ایشان فاضل‌الحق، استاندار ایالت سرحد بود. اصل و سبب او بود و طرح و نقشه را او کشیده بود. البته مباشر و اجرتی هم بودند و سرانجام او هم هرطور بود به جهنم واصل شد. عراق پشت قضیه بود. صدام آنها را اجیر کرده بود.

چرا؟

چون شهید و مردم، حرف امام را می‌زدند. شهید واقعا هویت صدام را برملا کرده بود و شیعیان پاکستان از ماهیت کارهای صدام مطلع بودند. این نقشه را در سفارت عراق کشیده بودند و کار عراق و انگلیس بود. ضیاءالحق شاید چندان دخیل نبود و سفارت عراق و انگلیس ژنرال فاضل‌الحق را استخدام کرده بودند.

آثار رهبری شهید بعد از گذشت ۲۰ سال چقدر در پاکستان باقی است؟ تاثیر عملی ایشان بر فرهنگ و اداره امور شیعیان تا چه حد است؟

الان جوانان شیعه‌ای هستند که به رهبر و انقلاب ایران عشق می‌ورزند. اگر مبالغه نکنم عاشقان رهبری در پاکستان شاید به تعداد کم باشند، ولی از لحاظ کیفیت زیادند و به هر شکلی که می‌توانند اظهار محبت می‌کنند. این حرکت واقعا از ایشان بود. فرهنگ دانشجویان به کلی فرق کرده. کسی تصورش را هم نمی‌کرد که یک دانشجو از دین حرف بزند، از امام حرف برند، ولی الان از این دانشجوها زیاد داریم و این چیزی نیست جز حاصل زحمات شهید. شهید بود که پیغام امام را به دورترین نقاط پاکستان رساند و خورش هم حقیق را روشن کرد و روی جوانان و به خصوص طلاب تاثیر عمیقی گذاشت. ■